

تحليل مقاييسي از دو مرحله تاريخي افغانستان

(۱۸۸۰-۱۹۰۱) با (۱۹۸۰-۲۰۰۱)

بخش دوم

امير عبدالرحمن خان، پادشاهي که افغانستان را دوباره ساخت:

ميگويند انسان مولود شرايط اجتماعي - اقتصادي و فرهنگي محيط خود است. اگر اين مقوله درست باشد، امير عبدالرحمن خان نيز، در شرايط مناسبات خان خاني و در محيط پر دغدغه قدرت طلبي و پادشاه گردشي در يك خانواده اشرفي فيودالي در نيمه قرن نهم (۱۸۴۴) پا به عرصه زندگي گذاشت. در آن زمان و در محيط پيدائش و رشد عبدالرحمن خان، مراکز آموزشي و تعليمي تمام خاندانگان و امير زادگان افغانستان، همانا مدرسه هاي ديني خانگي براي آموختن اساسات ديني و سپس محيط و ماحول نشست و برخاست هاي قومي و قبيلوي بود. در اين نشست ها اغلباً مسايل زمينداري و رقابت هاي خان خاني و برتري خواهي هاي قبيلوي و مجراهاي رسيدن به اين برتري ها از طريق شرکت در جنگهاي قدرت طلبانه، مطرح ميگرديد. در واقع نصاب تعليمي و آموزشي فرزندان خانواده هاي اشرفي همان مسايلي بود که در بالا بدان اشاره شد. به همين خاطر سعي ميشد تا جوانان خانواده هاي فيودالي خود را براي اشتراک در هنگامه ها و شورش ها آماده کنند.

امير عبدالرحمن خان در يك چنين محيط پر از بحث ها و مشاجرات پادشاه گردشي و قدرت خواهي بزرگ شده بود و در جواني در هنگامه هاي ضد دولتي شرکت جسته بود و در اکثر اين نبردها ميدان را فتح کرده بود. اين تجارب جنگي از او مردی شجاع و جنگجوی مصمم ساخته بود که وقتی تصميم ميگرفت غايله بي را خاموش يا شورشي را سرکوب کند و مخالفی را مغلوب نمايد، تا به هدف خود نيمرسيد دست از طلب بر نميداشت.

در هنگام به قدرت رسيدن اميرعبدالرحمن خان، افغانستان در نتيجه دومين تجاوز انگليس، عملاً دچار ازم پاشيدگي بود. در قندهار سردار شيرعليخان، در هرات سردار محمد ايوب خان، در کنر سيد محمود پاچا، در لال پوره و دکه اکبرخان مومند، در ميمنه دلاورخان، در شبرغان ميرحکيم خان، در بدخشان مير سلطان مراد و مير نصرالله و شاهزاده حسن، در شغنان و روشن مير يوسف علي خان و در هزاره جات ميرها و بيگ ها دم از استقلال و خود مختاري ميزدند. دوباره بهم پيوستن اين ولايات با سرکردگان و ميران و اربابان و روحانيون متکی به قبائل و طوايف سرکش که هيچگونه دلچسپي به مرکز قدرت بخاطر همبستگي ملي نداشتند، کار بسيار دشوار و حتی غير ممکني به نظرمي آمد.

اميرعبدالرحمن خان براي انسجام مجدد افغانستان طی سالهاي ۱۸۸۰ تا ۱۹۰۱ با قدرتمندان و مخالفان و مدعيان سلطنت جنگيد و با لشکرکشي ها به سرکوبي ملوک و خوانيني پرداخت که از حکومت مرکزی اطاعت نداشتند و هريك خويشتن را پادشاه قوم و منطقه خود می پنداشت. بدین سان او با سياست و خشونت توانست متمردين و سرکشان را از هر قوم و هر قبيله ايکه بودند سرکوب کند و به اطاعت از دولت مرکزی وادار سازد و امنيت را دوباره به افغانستان بازگرداند.

با آنکه هرگز در صدد بزرگ نمائی امير نيستم و تسليمی او را به شرايط انگليس و خشونتش را تا مرز برپاکردن "کله منار" ها به پيروی از تيمور لنگ و بابر و نادر افشار، تائيد نميکنم، ولی ميخواهم اين را ياد آور شوم که وقتی ديگران يك جنگسالار خون ريز و تجزيه طلب و افزون بر اين جاسوس معلوم الحال را که از آغاز فعاليت هاي سياسي تا روز مرگش در خدمت سازمانهاي استخباراتي کشور هاي بيگانه چون: ISI پاکستان و KGB اتحاد شوروی سابق و USR استخبارات بخش نظامی شوروی، و CIA سازمان اطلاعات مرکزی امريکا و (MI6) سازمان جاسوسي خارجي انگليس وغيره¹ قرار داشت او را با بی حيائی تا سطح "قهرماني ملي" تقدیس ميکنند، پس چرا ما

¹ - ديده شومدقالات رادمرد، زیر عنوان "تاريخ سخن ميگويد- بخش هفتم" ونيزمقالات دكتورميرعبدالرحيم عزيز درپورتال افغان جرمن آنلاين ومقالات بروس ريچاردسن در مورد احمدشاه مسعود درهمين پورتال. رادمرد در مورد سران ائتلاف شمال ازجمله فهيم وداکترعبدالله وسياف وعطا ودوستم از قول گري شرون مدير "سيا" مينويسد: در اين اواخرکتابي بنام **In First** ويا براي نخست در داخل توسط يك مامور سابق سازمان استخبارات امريکا (سيا) بنام گري شرون نوشته شده است و يکي از پر خواننده ترين کتاب ها در امريکا بشمار ميرود. کتاب داراي مطالب تازه ي از فعاليت هاي سيا در افغانستان ميباشد. به روايت شرون او در زمان ماموريتش در سيا تقريباً با تمام مهره هاي خورد و بزرگ سه دهه اخير تاريخ افغانستان ديدار نموده و از احمد شاه مسعود و مسعود خليلي بمثابه "دوست هاي نزديک خود" ياد آور شده است. يکي از ويژه گي هاي عمده اين کتاب آن است که نويسنده ي کتاب از کمک هاي پولی سيا که در مدت ماموريتش به "رهبران" و

از بیان حقایق در مورد کارکرد های مثبت امیر عبدالرحمن خان چشم پوشی نمائیم. درحالیکه میدانیم در باره اقدامات امیر بخاطر خاموش کردن شورشیان داخلی بطور مبالغه آمیزی قلم زده شده است. خیلی از کسانی که علیه امیر نوشته اند، به اصطلاح سر شکسته شورشیان و بغاوتگران را دیده اند، ولی دل پر خون امیر را هنگامی که عساکر دولتی توسط شورشیان هزاره مثل گوسفند سر بریده شده اند، دیده نتوانسته اند.

محمد تقی خاوری، یکی از محققان هزاره، در کتاب خود "مردم هزاره و خراسان بزرگ" در مورد خشم قیام کنندگان هزاره علیه عساکر امیر عبدالرحمن خان بااستناد سراج التواریخ و عین الوقایع ریاضی چنین مینویسد: «... قیام کنندگان در مرحله اول بالای استحکامات عسکری هجوم بردند، زیرا تمام اسلحه ایرا که از آنها گرفته شده بود، در آنجا حفاظت میشد. بعد از قتل عام محافظین، تمام ذخایر اسلحه در اختیار شورشیان قرار گرفت و به دنبال آن تمام عساکر و افراد مسلح افغان که در منطقه بود و باش داشتند سر بریده شدند.»²

پیش از به قدرت رسیدن امیر عبدالرحمن خان، ماموران عالی رتبه و والیان و حکام از مرکز تا ولایات در تیبانی باخان ها و ملک ها داره های دزدی تشکیل داده بودند و بر جان و مال مردم و مسافری می تاختند و آنچه بدست می آوردند میان خود تقسیم میکردند. شکایت مردم از دست تجاوز به حقوق شان بگوش کس نمیرسید و بازخواستگری سراغ نمی شد که به فریاد مردم گوش کند. راه های مواصلاتی پرخطر و نا امن و هیچکس را یارای مسافرت از شهری به شهری و یا از روستایی به شهری نبود. دزدان و قطاع الطریقان در پس هرگردنه و کوتلی کمین کرده بودند و دست به تاراج مسافرین و اموال شان میزدند. در ولایات هیچ خان و اربابی از دولت مرکزی اطاعت نداشت و هر زمیندار و ملاکی در منطقه خود امیر و سلطان مطلق العنان خود بود. هرج و مرج و بی قانونی و دزدی و غارت همسایگان قانون عمومی بود.

امیر عبدالرحمن خان در تاج التواریخ مینویسد: « هر آخوند و ملا، سرکرده هرطایفه و قلعه خود را پادشاه بالاستقلال می دانستند و از مدت دو صد سال آزادی و خودسری بیشتر از این آخوندها و ملاها را حکمرانان سابق افغانستان متعرض نشده بودند. میرهای ترکستان و میرهای هزاره و سرکرده های غلجائی بالنسبه از امرای افغانستان قوی تر بودند. و تا زمانیکه آنها حکمران بودند، پادشاه نمی توانست در مملکت عدالت نماید. ظلم و تعدی این

فرماندهان ائتلاف شمال کرده به تفصیل یاد آور شده است. در این کتاب گری شرون ادعا کرده است که تقریباً مقدار پنج میلیون دالر را در مدت ۴۰ روز به "رهبران" و مسوولین ائتلاف شمال وقت پرداخته است، بدین شرح:

- انجینر عارف (رئیس دفتر استخبارات ائتلاف شمال) مبلغ پنجصد هزار دالر در شب ۲۶ سپتمبر ۲۰۰۱، بازارک، پنجشیر
 - قسیم فهیم، یک میلیون دالر، به تاریخ ۲۷ سپتمبر ۲۰۰۱، بازارک، پنجشیر،
 - سیاف، صد هزار دالر، به تاریخ ۲۹ سپتمبر، ۲۰۰۱، گلبرهار
 - انجینر عارف، ۲۲ هزار دالر، به تاریخ ۱۱ اکتوبر، ۲۰۰۱، و ۱۰ هزار دالر به تاریخ ۲ اکتوبر، بازارک، پنجشیر،
 - انجینر عارف، دوصدو پنجاه هزار دالر، به تاریخ ۷ اکتوبر، بازارک پنجشیر.
 - قسیم فهیم، یک میلیون و دوصد هزار دالر، داکتر عبدالله، دوصدو پنجاه هزار دالر به تاریخ ۱۷ اکتوبر ۲۰۰۱، آستانه، پنجشیر.
 - قوماندان عطا دوصدو پنجاه هزار دالر (پول به فهیم داده شده است تا به قوماندان عطا فرستاده شود). به تاریخ ۱۷ اکتوبر ۲۰۰۱
- فهیم کلاه پکول کشمیری بسر داشت و هنوز هم مانند مجری مافیا به چشم میخورد. فهیم منحیث زعیم ائتلاف شمال، بعد از قتل مسعود، فرماندهی را بدست گرفته بود. او از طریق ترجمان برابم گفت: "اگر من به شما کمک کنم و شما با من کمک کنید، ما هردو برنده میشویم. اگر مساعی هردو طرف ما به طور مشترک صورت بگیرد، نتایج مثبت خواهد داد." من گفتم: "هنوز شما چیزی ندیده اید؟" از او پرسیدم: "آیا به قیمت زنده گی خود بر من اعتماد کرده میتوانی؟" وی گفت: "ما عسکر می باشیم و دیگر انتخابی نداریم." او خوب حرف میزد. دلیلی وجود داشت که او مسوول مالی خود را آورده بود. فهیم گفت، قوای هوایی شما باید بمباران خود را در اینجاها (تالقان و قندز و مزارشریف) تمرکز دهد تا به قوای ما اجازه داده شود که این شهر ها را به تصرف درآوریم. بعداً من بطرف جنوب، بسوی بگرام خواهم رفت. " فهیم گفت تالقان اولین هدف مهم میباشد. و از طریق آن یک میدان هوایی برای قوایش بدسترس قرار میگیرد. من پرسیدم و کابل؟ فهیم با چشمان فرورفته مرا خوب بررسی کرد و گفت: " تا زمانیکه شما اجازه ندهید، ما داخل کابل نخواهیم شد!" این یک پاسخ درست سیاسی بود. آیا او صادق بود؟ این یک سوال خیلی مهم بود.

در پاکستان من با شماری از رهبران پشتون مخالف طالبان صحبت نموده بودم، احساس برانگیز ترین شان حامد کرزی بود، او یک آدم عصری و چند لسان میدانست. مرکز CIA در اسلام آباد از او حمایت به عمل میاورد، چون او قادر به متحد ساختن گروه های مختلف بود. بر من هم تاثیر گذاشته بود، ما برای ساختن قوتی پشتون که علیه طالبان بجنگد، نیاز داشتیم. وقت آن رسیده بود که درباره قیمت قالین صحبت شود(منظور از قالین خاک افغانستان است) من از فهیم پرسیدم: "بیشتر از این از ما چی میخواهی؟" « به چی ضرورت داری؟ فهیم گفت: " جنرال دوستم به سلاح و مهمات بیشتر نظر به ما نیاز داردو افزود. " اگر شما کمک کنید او مزار شریف را زود تر اشغال کرده میتواند. " ما میدا نستیم که دوستم چنین توانمندی را دارد. فهیم شروع کرد: " اگر من تالقان و میدان هوایی آنرا در تصرف درآورم، " بعداً رو به مسوول پولی خود کرد و در گوشش زمزمه کرد و بعداً ادامه داد: " من در ماه به سه میلیون دالر امریکایی ضرورت خواهم داشت. من پرسیدم: " شما ۳ میلیون دالر جهت راه اندازی عملیات میخواهید و اگر مزار شریف را بدست آورید؟" هینک و من منتظر پاسخ ماندیم، فهیم گفت: " اوه! نه خیر، برای تمام عملیات! من در ماه به هفت میلیون دالر ضرورت خواهم داشت." Hank سری تکان داد و بعداً با فهیم حرف زد: درست است، موافقه شد. پنج میلیون دالر برای تمام ماه. خودت باید مزار شریف را قبل از فرا رسیدن ماه رمضان تسخیر کنی و تا زمانیکه اجازه دخول به پایتخت بدایت داده نشده، بیرون کابل توقف میکنی. " فهیم گفت: " بله! " زمانیکه فهیم و مسوول مالی اش از طیاره بیرون میرفتند بوجی های را که با میلیون ها دالر پر شده بودند با خود در موتر مرسدس (بنز) حمل کردند. http://www.esalat.org تاریخ سخن میگوید، بخش هفتم)

2- محمد تقی خاوری، مردم هزاره و خراسان بزرگ، چاپ تهران، ۱۳۸۵، ص ۲۰۸

اشخاص از درجه تحمل گذشته بود. یکی از مزاحمهای آنها این بود که سرهای مردها و زنهارا بریده بر روی ساج های آهن تافته می گذاشتند که جست و خیز سرها را تماشا کنند.»³

این یاد آوری امیر عبدالرحمن خان، قساوت و سنگدلی و تجاوز و جنایات سران تنظیم های جهادی را در سالهای ۱۹۹۲-۱۹۹۶ در ذهن انسان تداعی میکند که برخی از تنظیم ها به تماشای رقص مرده ها می نشستند و یا افراد گروه مخالف خود را اسیر گرفته بر فرق آنها میخ های شش انچه می کوبیدند و زنان مظلوم را بعد از تجاوز جنسی بر آنها، پستان می بریدند و یا انسان هایی مظلوم را فقط بخاطر تلفظ "کروت" بجای "قروت" در کوره های شعله ور خشت پزی می انداختند تا زنده بسوزند و بدین طریق رعب و ترس و هیبت خود را در دل باشندگان ستم دیده کابل جاودانه کرده باشند.

هنگامی که امیر عبدالرحمن خان قدرت را بدست گرفت و قندهار و هرات را به کابل پیوند داد، پادشاه مطلق العنان افغانستان شمرده میشد که بنامش خطبه خوانده و سکه زده میشد و روحانیت سنی شاه را به عنوان «ظل الله» (سایه خدا) می شناختند و اطاعت از اوامر پادشاه را مطابق آیه «اطیع الله و اطیع الرسول و اولی الامر منکم» یک مکلفیت دینی می شمردند، و مخالفت با اوامر شاه، مساوی مخالفت با امر خدا و رسول او تلقی میگردید و متخلف متمرّد و باغی نامیده شده مستوجب اشد مجازات بود. بنابراین آنهایی که امیر عبدالرحمن خان را در سرکوبی قیامها و شورش ها، آدم سفاک و خونریزی می شمردند، باید نقش روحانیت مسلمان را در مجاز شمردن خون افشانی و تاراج و غارت مردم و برده کردن زن و فرزند بغاوتگران فراموش ننمایند.

باید خاطرنشان کرد که، اکثریت خون افشانی های بی نظیر تاریخ درکشورهای اسلامی، بر اثر خطابه ها و موعظه ها و فتوای آخوندها و ملاهای معتبر و با نفوذ براه انداخته شده اند. اینها اغلب از دین بحیث وسیله کسب اعتبار و امتیاز در دستگاه دولت های بر سر قدرت برضد شورشها و قیامهای مردم استفاده کرده اند. اینها همواره پیروان مذهب خود را مسلمان و پیروان مذاهب دیگر را کافر قلمداد کرده و جنگ علیه پیروان مذاهب دیگر را جهاد و ریختن خون شان را مباح و تاراج دارائی و برده ساختن زن و ناموس طرف مقابل را یک عمل مشروع و ثواب آخرت وانمود کرده اند. تاریخ اسلام و منطقه بخصوص در عهد صفویه در ایران از این جنگ ها و از این خون افشانی ها که با هدایت و دستور ملا ها و آخوندهای مذاهب شیعه و سنی براه افتاده اند، بسیار بخاطر دارد. بدبختانه دستان رهبران مذهبی (شیعه و سنی) هر دو در اشتعال شورش های مردم هزاره و اقدامات سرکوبگرانه امیر عبدالرحمن خان دخیل و با خون مردم بیگناه رنگین است.

آقای محمدتقی خاوری به حواله تاج التواریخ مینویسد که: "رهبران روحانی، عامل اصلی برای بسیج کردن نفوس سنی مذهب افغانستان بودند. علمای روحانی مذکور فتوایی دادند که در آن صحیح بودن جهاد مقدس ضد شورشیان ذکر شده بود. ملاها هر روز بعد از ادای نماز در مساجد، در خطبه های که برای مردم میخواندند، مردم را علیه هزاره ها تحریک میکردند."⁴

البته امیر برای خاموش کردن شورش های محلی علاوه بر نیروی سپاه دولتی از قوتهای قومی مناطق اطراف نیز کمک میخواست تا دولت را در خاموش کردن غایله یاری کنند و فیوالهای محلی هریک با نیروهای قومی خود در سرکوبی قیام آمادگی خود را به دولت نشان میدادند. چنانکه امیر در خاموش کردن شورش هزاره جات که بسیار وسیع و گسترده بود از قوتهای قومی ولایات اطراف هزاره جات این تقاضا را کرد در نتیجه بر علاوه سپاه دولتی، در حدود 40 هزار نفر از قوتهای قومی از قندهار و فراه و هرات و میمنه و سمنگان و بدخشان و پروان و غزنی و غیره نیز برای سرکوبی قیام کنندگان که از نظر امیر و روحانیون سنی مذهب "سرزمین بغاوت به حیثیت دارلحرب" قلمداد شده بود، اشتراک ورزیدند. برای اطلاع بیشتر به سراج التواریخ، جلد سوم، قسمت اول، قیام هزاره جات دیده شود.

ادامه دارد

۳- تاج التواریخ، ج ۱، ص ۲۱۷
۴- مردم هزاره و خراسان بزرگ، ص ۲۱۲

د پانو شمېره: له 4 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلپکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هبله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په ځیر و لولئ